

# فرسوده

## ژیل دلوز

ترجمه: بابک سلیمی زاده

منتشرشده در نشریه زغال ویژه «معناباختگی»

**توضیح مترجم:** متن زیر بخشی از مقاله ی بلند ژیل دلوز در مورد ساموئل بکت است که به زودی همراه با مقدمه ای از اینجانب بصورت کتاب کوچک منتشر خواهد شد. برای فهم فرسودگی مد نظر دلوز لازم است بطور دقیق تعریف دلوز از امر بالقوه (virtual) را بدانیم. پیش فرض فلسفه این است که امر بالفعل به امر ممکن که بدان تحقق می بخشد شبیه است. یعنی امر ممکن داریم که از پیش به طور حاضر آماده موجود است و امر بالفعل بر اساس شباهت بدان محقق می شود. امر تحقق یافته در تصویر امر ممکن داده شده است. با اینحال، دلوز امر ممکن را مفهومی کاذب می داند که بر پایه ی اصل شباهت و حدگذاری عمل می کند. «امر بالقوه» نزد دلوز، به بالقوه گی ای که آن را مجسم می کند شبیه نیست. این «تفاوت» است که در فرایند فعلیت یابی مسئله ی اصلی محسوب می شود. تفاوت میان امر بالقوه ای که از آن آغاز می کنیم و امر بالفعلی که به آن می رسیم. و نیز تفاوت میان خطوط مکملی که فعلیت بر طبق آنها رخ می دهد. در این متن نیز خواهیم دید که فرد فرسوده در حال این تفاوت گذاری است. او امر ممکن را محقق نمی کند، بل می فرساید. نزد او دیگر امکانی برای تحقق یافتن در کار نیست، او تمامی امر ممکن را فرسوده است. انتخاب این متن برای انتشار در ویژه نامه ی «معناباختگی» نشریه ی زغال، تلاشی ست برای معرفی و زیستن اندیشه ای که برای بودن، نیازی به تحقق یافتن ندارد و فراتر از هرگونه امکان و عاری از هر معنایی، سکوت را نقطه ی قوت یا به عبارتی نقطه ی فرار خود می یابد.

فرسوده چیزی سراسر بیش از خسته است. «این فقط خستگی نیست؛ فقط خسته که نیستیم، با وجود صعود.»<sup>۱</sup> فرد خسته (از نظر ذهنی) دیگر آماده ی هیچ گونه امکانی نیست: به همین دلیل نمی تواند کمترین امکانی را (بطور عینی) محقق کند. اما امکان باقی می ماند، چون تمام امر ممکن را محقق نمی کنی، حتی وقتی برخی از این امکان ها را محقق می کنی آنها را بوجود آورده ای. فرد خسته تنها تحقق بخشیدن را تمام کرده است، درحالی که فرد فرسوده تمامی امر ممکن را می فرساید. آدم خسته دیگر نمی تواند متحقق کند، ولی آدم فرسوده دیگر نمی تواند امکان پذیر سازد. «اینکه امر ناممکن باید از من خواسته شود، خوب است، مگر چه چیز دیگری می توان از من خواست؟» (نام ناپذیر، ص ۷۰) دیگر امکانی در کار نیست: یک اسپینوزیسم بی رحم. آیا او امر ممکن را فرسوده چون خودش فرسوده است، یا فرسوده است چون امر ممکن را به آخر رسانده است و فرسوده؟ او در فرسودن امر ممکن خود را می فرساید، و بالعکس. او از طریق امر ممکن آنچه را که تحقق نیافته می فرساید. او امر ممکن را فرسوده است، و رای هر خستگی، «برای پایانی دوباره»<sup>۲</sup> خدا خاستگاه، یا به عبارتی مجموع تمامی امکان هاست. امر ممکن تنها در امر مشتق شده تحقق می یابد، از طریق خستگی، در حالی که شما قبل از تولد فرسوده اید، قبل از تحقق یافتن تان یا قبل از تحقق هر چیز («من قبل از تولد دست کشیدم.»)<sup>۳</sup> وقتی بخشی از آنچه ممکن است را تحقق می بخشید، به قصد خاصی این کار را می کنید و طرح ها و اولویت های مشخصی دارید: من کفش می پوشم تا بروم بیرون یا دمپایی راحتی می پوشم که توی خانه بمانم. وقتی حرف می زنم، وقتی به عنوان مثال می گویم «الان روز است»، طرف مقابل به من پاسخ می دهد «می شود فلان کار را کرد. . .» چون او منتظر است بداند من می خواهم روزم را به چه ترتیب یا به چه هدفی بگذرانم؛ دارم می روم بیرون چون الان روز است. . .<sup>۴</sup> زبان امر ممکن را توضیح می دهد، اما برای آنکه برای تحقق یافتن مهیاش کند. و بی شک من می توانم روزم را صرف ماندن در خانه کنم؛ و از این حیث می توانم به خاطر برخی امکان های دیگر خانه بمانم. («الان شب هنگام است»). اما تحقق بخشیدن به امر ممکن از طریق یک محروم سازی و منحصرسازی (exclusion) میسر می شود، چون اولویت ها و اهدافی را پیش فرض می گیرد که تغییر می کنند، و پیوسته جایگزین قبلی ها می شوند. تمام این تغییرات، جایگزین شدن ها، و تمام این انفصالات انحصاری (هنگام روز/ شب هنگام، بیرون رفتن/ خانه ماندن. . .) هستند که دست آخر خسته می شوند.

فرسودگی اما یکسر متفاوت است: شما مجموعه ی تمام متغیرهای یک وضعیت را با هم می آمیزید، این شما را قادر می سازد از تمام نظم های اولویتی و تمام سازمان های هدف، و از دلالت سرپیچی کنید. مسئله دیگر

<sup>۱</sup> ساموئل بکت، متن هایی برای هیچ، ص ۷۲

- Beckett, For To End Yet Again
- Beckett, I Gave Up Before Birth
- Parain, Brice, Sur la dialectique, Paris: Gallimard, :

زبان «از آنچه هست نمی گوید، از آنچه می تواند باشد می گوید. . . وقتی می گوئید این رعد و برق است، کسی می گوید ممکن است، می تواند اینطور باشد. . . وقتی می گویم روز است، به هیچ وجه دلیلش این نیست که الان روز است، بل دلیلش نیت و تمایل خاص من است که انجامش می دهم، و روز برای آن همچون یک مورد، یک مستمسک یا دلیل عمل می کند. (۶۱، ۱۳۰)

بر سر بیرون رفتن یا در خانه ماندن نیست، و دیگر درگیر استنتاج روزها و شبها نیستید. دیگر تحقق نمی‌بخشید، چه برسد که انجام دهید. درحالی که کفش به پا دارید در خانه می‌مانید و درحالی که دمپایی راحتی پوشیده‌اید به بیرون می‌روید. این بدین معنا نیست که به ورطه‌ی بی‌تفاوتی بیافزاید، و یا به ورطه‌ی نام‌آشنا و شناخته‌شده‌ی متناقض‌ها در غلتید،<sup>۱</sup> شما منفعل نیستید: سوق پیدا می‌کنید، ولی بسوی هیچ از چیزی خسته بودید، اما از هیچ فرسوده‌اید. انفصالات باقی می‌مانند، و تمایز دوره‌ها حتی می‌تواند بیشتر و بیشتر زمخت گردد، اما دوره‌های جدانشده خود را به میانجی‌فاصله‌ی غیرقابل‌انحلال‌شان می‌نمایانند، بطوری که تنها به درد استحاله می‌خورند. در مورد یک رویداد به صورت کلی کافی است که بگوئیم اتفاق افتادن اش ممکن است، چراکه بدون درآمیختن با هیچ و منسوخ کردن امر واقعی که دعوی آن را دارد اتفاق نمی‌افتد. تنها وجود ممکن در میان است. اکنون شب است، اکنون شب نیست، باران می‌بارد، باران نمی‌بارد.<sup>۲</sup> «آری من پدرِ خودم بودم و من پسرِ خودم بودم.»<sup>۳</sup> انفصال فراگیر شده است، همه چیز تقسیم می‌شود، اما درون خودش، و خدا که مجموع امر ممکن است، با هیچ درمی‌آمیزد، هیچی که هر چیز تعیری از آن است. «بازی‌های ساده‌ای که زمان با فضا می‌کند، حالا با این اسباب‌بازی‌ها می‌کند، و حالا با آنها می‌کند.» (وات، ص ۷۱) بازیگران بکت با امر ممکن بازی می‌کنند بدون تحقق‌بخشیدن به آن؛ آن‌ها تا حد زیادی درگیر با امکانی هستند که نوعاً بیشتر و بیشتر محدود است به توجه به آنچه همیشه و هنوز اتفاق می‌افتد. استحاله‌ی «سنگهای مکنده» در مولوی یکی از شناخته‌شده‌ترین متن‌هاست. حتی زمانی که قهرمان داستان مورفی از ترکیب پنج بیسکوئیت کوچک دست برداشت، اما به شرطی که بر تمام نظم‌های ممتاز غلبه کرده باشد و به این شیوه در ۱۲۰ روش استحاله‌پذیری موفق شده باشد:

مورفی در حالی که مجذوب این چشم‌انداز بود، روی علف‌ها دراز کشیده بود، کنار بیسکوئیت‌هایی که می‌توان در مورد آنها، به همان صورتی که در مورد ستارگان، گفت که با هم تفاوت دارند، و او نمی‌تواند در سرشاری‌شان سهیم باشد، مگر بشرطی که آموخته باشد هیچ کدام را به دیگری ترجیح ندهد. (مورفی

(۵۷)

ترجیح می‌دهم نکنم (I would prefer not to)، در فرمول بکتی بارتلبی. کارهای بکت همگی مملو از تسلسل‌های تحلیل‌برنده، یا به عبارتی فرساینده، است. به خصوص رمان وات، با تسلسل‌های پاپوش‌اش (جوراب ساق‌کوتاه جوراب ساق‌بلند - چکمه - کفش - دمپایی راحتی) یا تسلسل‌اثاثیه (قفسه - میز آرایش - پاتختی - دستشویی، بر روی پایش، بر روی سرش، بر روی صورتش، بر روی پشتش، بر پهلوش، تخت در پنجره ... : پانزده هزار نظم و ترتیب) (وات، ص ۴۰۰، ۲۰۲، ۴۰۴، ۲۰۶).<sup>۴</sup> وات رمان تسلسلی بزرگی است،

<sup>۱</sup> "unité des contradictoires" در ارتباط با «متناقض‌های شناخته‌شده» نگاه کنید به مقاله‌ی جیاردانو برونو و بکت با عنوان «ادانه». . . برونو، ویکو. . . جویس» در Disjecta ص ۱۹

- آغاز و پایان مشهور قصه‌ی موران در مولوی: «نیمه شب است. باران به شیشه‌ها می‌خورد. . . بعد برگشتم به خانه و نوشتم، نیمه شب است.

باران به شیشه‌ها می‌خورد. نیمه شب نبود. باران نمی‌بارد.» (۱۲۵، ۲۴۱)

- بکت، متن‌هایی برای هیچ، ص ۷۴

- فرانسوا مارتل با استفاده از علم ترکیبی مطالعه‌ی بسیار دقیقی بر تسلسل‌ها و انفصالات در رمان وات انجام داده است با مشخصات زیر:

"Jeux formels dans Watt," Poitique, No. ۱۰، ۱۹۷۲.

جایی که آقای نات بدون هیچ نیازی جز اینکه بی نیاز باشد، هیچ ترکیبی را حفظ نمی کند تا به کاربرد تکینی برسد که جدای از دیگر کاربردهاست، کاربردهایی که شرایطشان هنوز در حال شکل گیری است.

امر ترکیبی هنر یا علم فرسودن امر ممکن به میانجی انفصالاتِ فراگیر (inclusive disjunctions) است. ولی تنها فرد فرسوده می تواند امر ممکن را بفرساید، چرا که از نیاز، اولویت، هدف، دلالت، از همه دست شسته است. فقط فرد فرسوده به قدر کافی خالی از منفعت، و به قدر کافی محتاط است. فی الواقع اوست که به خوبی می تواند جدول ها و برنامه های عاری از معنا را جایگزین طرح ها کند. آنچه برای او اهمیت دارد نظمی است که در آن، کاری که او بایست انجام دهد و ترکیباتی که او باید دنبال کند، بتوانند در عین حال دو کار - اگر دوباره لازم باشد - را انجام دهند و در ضمن همه اش برای هیچ باشد. سهم بزرگ بکت در منطق این است که نشان داد فرسودگی (جامعیت) بدون یک فرسودگی فیزیولوژیک خاص رخ نمی دهد: تا حدی به همان صورتی که نیچه نشان داد ایدئال علمی بدون تباهی حیاتی رخ نمی دهد، برای مثال همچون در مورد انسان و زالو - انسانی که به اقتضای وجدانش دوست دارد همه چیز را در مورد مغز زالو بداند. امر ترکیبی ابژه ی خود را فرسوده می کند، اما فقط به این خاطر که سوژه ی آن خودش فرسوده است. فرساینده و فرسوده. آیا فرد باید فرسوده باشد تا خویشتن را به امر ترکیبی متکی سازد، یا در واقع، این امر ترکیبی ست که ما را می فرساید و به سوی فرسودگی سوق مان می دهد، یا حتی هر دوی اینها - امر ترکیبی و فرسودگی؟ در اینجا نیز انفصالاتِ فراگیر [در میان است]. و شاید این مانند دو روی یک سکه باشد: یک دریافت یا یک علم نافذ در مورد امر ممکن، که همبسته است یا شاید ناهمبسته است با تجزیه ی خیالین «من». آنچه بلانشو در مورد موزیل می گوید به همان اندازه در مورد بکت صادق است: کمالِ صحت و بیشترین حدِ عدم تعین؛ مبادله ی نامحدودِ قاعده های ریاضی، و متعاقبِ آن امر بی شکل یا بی قاعده.<sup>۱</sup> اینها دو معنای فرسودگی هستند، و هردوشان برای منسوخ کردن امر واقع ضروری اند. بسیاری از مولفان زیادی مبادی آداب اند و خود را به کامل بودن اثر و مرگ «من» دلخوش می کنند. اما اگر نشان ندهیم که «چگونه» این اتفاق می افتد در عالمی انتزاعی به سر خواهیم برد، اگر نشان ندهیم که چگونه می توان یک «سیاهه» (که شامل اشتباهات هم می شود) ساخت، و چگونه من متلاشی می گردد (که این شامل بوی تعفن و جان کندن هم می شود) - مثلاً به روش مالون می میرد. یک معصومیتِ دوگانه، زیرا همانطور که فرسوده می گوید، «هنر ترکیب کردن خطای من نیست. این لعنتی از آن بالاست. اما در مورد باقی مطالب من عنوان بی گناه را پیشنهاد می کنم.»<sup>۲</sup> حتی بیش از یک هنر، این یک علم است که تحصیل فراوان می طلبد. فرد ترکیب کننده پشت میز مدرسه اش نشسته است: «پشت میز دانایی/ تا خرد شدن بدن/ فسادِ تدریجی خون/ هذیانِ رنج آلود/ یا فرتوتی بیهوده...»<sup>۳</sup> این فرتوتی یا خرد شدن برای متوقف کردن تحصیل پیش نمی آیند، بر عکس، آن را به انجام می رسانند چندان که مشروط و همراهی اش می کنند: فرسوده پشت میز مدرسه نشسته است، «سر خم شده اش روی دستهایش می آرمد»<sup>۴</sup>، دستها روی میز قرار می گیرند و سر روی دستها، و سر با میز هم سطح می شود. حالتِ فرد فرسوده، این شب و رویاها دوباره ادامه می یابد و تکثیر می شود. از زمان داتته به اینسو،

- Blanchot, *Le livre à venir* (Paris: Gallimard, ). The exacerbation of the meaning of the possible is a constant theme in *L'homme sans qualité*.

- Beckett, *Enough*, CSP, .

<sup>۲</sup> به نقل از شعر «قلعه» اثر و.ب. بیتس که الهام بخش بکت در نوشتن نمایشنامه ی «اما ابرها» برای تلویزیون بود.

<sup>۴</sup> بکت، شب و رویاها، ۴۶۵.۱، CDW, Nacht und Traurne.

انسانِ دوزخی بکت حیرت‌انگیزترین نمایشگاه‌حالت‌ها، راه رفتن‌ها، و موقعیت‌ها را ارائه می‌دهد. اگرچه مک‌من [در *رمان مالون می‌میرد*] توضیح می‌دهد که «نشستن خوشایندتر از ایستادن و درازکشیدن خوشایندتر از نشستن است» (*مالون*، ص ۷۰). اما این جمله بیشتر مناسب حالِ خستگی است تا فرسودگی. درازکشیدن به هیچ‌وجه پایان کار نیست، حرفِ آخر نیست؛ یکی مانده به آخر است، احتمال و خطر استراحت کافی در میان است، اگر نه احتمال بلند شدن، دستکم احتمال غلت خوردن و سینه خیز رفتن هست. برای متوقف کردن سینه خیز رفتن اش، باید او را در یک حفره بیاندازید، در یک خمره قرارش دهید، تا دیگر نتواند اعضای بدنش را حرکت دهد، اگرچه در این صورت برخی خاطره‌هایش تحریک خواهد شد و به جریان خواهد افتاد. اما فرسودگی هیچ‌درازکشیدنی را برنمی‌تابد، و شب که فرامی‌رسد نشسته پشت میز باقی می‌ماند، و سرِ خالی اش روی دستان حلقه شده اش خم می‌شود. «سر روی دستان زمین گیر فرو می‌افتد»، «یک شب که نشسته پشت میز سرش را روی دستانش گذاشته بود . . . سر گذشته اش را برای لحظه‌ای برداشت تا دستهای گذشته اش را ببیند»، «کاسه‌ی سر تنها محصور در فضایی تاریک و خم شده بر روی یک تخته»، «دستها و سر یک کپه‌ی کوچک را تشکیل داده‌اند». این دهشتناک‌ترین حالت انتظار مرگ است، نشستن، بدون هیچ نیرویی برای پا شدن یا خوابیدن، نشستن به نظاره‌ی علامت یا پیامی که کمک می‌کند برای بار آخر برخیزیم و بعد برای همیشه دراز بکشیم. در حالت نشسته، نمی‌توان بهبود یافت و حتی دیگر نمی‌توان خاطره‌ای را به جریان انداخت. حرکت [و لالایی] زن نشسته در صندلی گهواره‌ای در این خصوص هنوز مورد کاملی نیست، لازم است که حرکت او/آن متوقف شود. شاید باید میان *خوابیده* و *نشسته* نزد بکت تمایز قائل شد. چون تفاوتی هست میان فرسودگی در حال نشسته و خستگی که دراز می‌کشد، سینه خیز می‌رود، یا ولو می‌شود. خستگی کنش در تمام حالاتش را تحت تاثیر قرار می‌دهد، حال آنکه فرسودگی به یک شاهد مبتلا به فراموشی متعلق است. فرد نشسته شاهدی ست که دیگری، درحالی که درجات خستگی را طی می‌کند، گرد او دور می‌زند. فرسوده قبل از تولد و قبل از اینکه دیگری آغاز شود آنجا بوده است.



نشریه الکترونیکی زغال

[www.zoghalmag.com](http://www.zoghalmag.com)